

اصلاً بنا بر این است، پس بنابراین این روایت نمی‌خواهد بگوید دلالت هم بالفعل بوده است. «فإن بیان ما يحتاج اليه الناس كان تدريجياً» و به حسب مساعدت و موافقت ظروف و شرایط هر زمانی بیان فرمودند. «و لعلها» حالا که این جوری بوده براساس مساعدت ظروف و شرایط بوده لعل بیان بسیاری از موضوعات مستحدثه، شرایط و ظروف مساعدت نداشته که در آن زمان بفرمایند فلذا فرمودند. و لعل آن ظروف و شرایط «لم تساعد علی بیان جمیع ما فی الكتاب من الاحکام و المعارف و أوکل بعض ذلك الی ائمة المتأخرین علیهم السلام» و اگذار شده بعضی از آن ما فی الكتاب از احکام و معارف به ائمه متأخرین علیهم السلام و امام منتظر علیه السلام. امام منتظر و منتظر. هم منتظر است ایشان هم منتظر است ایشان. سلام الله علیه. «فی عصر ظهوره» و اگذار شده که ایشان وقتی تشریف می‌آورند آن‌ها را بیان بفرمایند. به ایشان ایکال شده. پس بنابراین از این طائفه هم طرفی نمی‌توان بست برای صحت تمسک به عمومات و اطلاقات. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۲۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَاءِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقْرُبُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

«الطائفة الثالثة: ما دلّ علی أنّ النبی (ص) أتى الناس بما يحتاجون اليه الی یوم القيامة» طایفه سوم از روایاتی که به آن استدلال می‌شود برای امکان تمسک به عمومات و اطلاقات برای مصادیق جدیده، روایاتی هست که دلالت

می‌کند بر این که پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و سلم همه چیزهایی که مردم تا قیامت به آن نیاز دارند آن‌ها را آورده است. تقریب استدلال به این روایات این است که «أتی بجمیع ما یحتاج الیه» ظاهرش این است که این‌ها را آورده و اتیان هم کرده، اتیان کردن به این است که بیان کرده باشد، به آن‌ها اعطا کرده باشد و الا اگر آورده ولی به هیچ کس ابلاغ نکرده، در خزانه نفس خودش نگاه داشته یا در یک کتبی و در یک خزانه‌ای مهر و موم شده یک جایی گذاشتند، این که اتی الناس نمی‌شود که، پس ظاهر این که اتی الناس، پیامبر هر چه مردم نیاز دارند آورده است، اتیان کرده است، ظاهرش این است که یعنی به آن‌ها ایصال کرده، این مفاد این اخبار است. از آن طرف می‌بینیم که این مسائل نوپیدا و جدید مما یحتاج الیه الناس است، این‌ها خارج از نیاز مردم که نیست، مما یحتاج الیه الناس است، پس داخل در آن عمومات ما یحتاج الیه الناس می‌شود. و از طرف دیگر نسبت به این موضوعات جدید تنصیصی ما از شارع نداریم، پس بنابراین لامحاله برای این که اتیان صادق بشود لامحاله معلوم می‌شود آن‌ها در ضمن اطلاقات و عمومات ایصال فرموده و اتیان فرموده، پس بنابراین تمسک به اطلاقات و عمومات به حسب دلالت التزامیه این روایات درست خواهد شد. این تقریب استدلال به این طایفه است.

می‌فرماید که: «منها» یکی از این روایات طایفه ثالثه این روایت است؛ «روایة سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع)» امام کاظم «قَالَ: قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنْ أَنْجَمْتُمْ فَتَذَكَّرُوا مَا عِنْدَنَا» عرض کردم «اصلحك الله» این اصلحك الله یعنی یک بحثی هست توی کتب شروح احادیث و این‌ها که «اصلحك الله» به امام گفتن یعنی چی؟ امام که صالح است به تمام معنا «اصلحك الله» یعنی چی؟ این معنایش عبارت یعنی احوالات شما را، خب در ضیق و در بین دشمنان هستند، ناملایمات می‌بینند یعنی احوال شما را از این مشکلاتی که دارید خدای متعال به صلاح و رفاه تبدیل کند. معنا این است «أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنْ أَنْجَمْتُمْ فَتَذَكَّرُوا مَا عِنْدَنَا» آن چه که از علوم شما به ما رسیده و خبردار شدیم آن‌ها را با هم صحبت می‌کنیم. «فَلَا يَرِدُ عَلَيْنَا شَيْءٌ إِلَّا وَ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ مُسَطَّرٌ» هیچ موضوعی وارد بر ما نمی‌شود، از ما سؤال نمی‌شود مگر این که پیش ما یک شیء مسطر و نگاشته شده‌ای و به سطر درآمده‌ای وجود دارد که بحمدالله به واسطه آن‌ها پاسخش را می‌دهیم «وَذَلِكَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ» و این که «لَا يَرِدُ عَلَيْنَا شَيْءٌ إِلَّا وَ عِنْدَنَا شَيْءٌ مُسَطَّرٌ» این یکی از نعمت‌هایی است که «انعم الله به علينا» به واسطه شما ائمه علیهم السلام، اگر شما نبودید ما کجا این مسائل را می‌دانستیم، این مطالب را می‌دانستیم تا به واسطه آن‌ها پاسخ بدهیم. اما باز «ثُمَّ يَرِدُ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الصَّغِيرُ» یک چیزهای کوچکی هم گاهی به ما وارد می‌شود که جواب این‌ها را بلد نیستیم. «یرد

علینا الشیء الصغیر لیسَ عِنْدَنَا فِیْهِ شَیْءٌ» که چیزی راجع به آن‌ها پیش ما وجود ندارد. «فَیَنْظُرُ بَعْضُنَا اِلَیْ بَعْضٍ» این به چشم آن نگاه می‌کند آن به چشم... شما حرفی دارید، آن حرفی داری؟ من هم چیزی ندارم. آن هم می‌گوید من هم چیزی ندارم. «وَ عِنْدَنَا مَا یُشْبِهُهُ» خب راجع به خود آن چیزی نداریم ولی شبیه آن‌ها، اموری که شبیه آن‌ها هست پیش ما وجود دارد. آیا می‌شود ما این را به آن قیاس کنیم و همان حکمی که در شبیه آن هست سرایت به این هم بدهیم، بگوییم حکم این هم این است یا نه؟ مثلاً فرض کنید حالا امروز از من می‌پرسند مثلاً آلومینیوم پاک است، نجس است، استفاده از آن حلال است، حرام است، چه می‌دانیم چیه؟ می‌گوییم خب آهن که روایات دارد می‌شود یا فلان و این‌ها، این فلزاتی که بوده و می‌دانیم احکامش چیست، خب این هم فلز است دیگه، مثل آن. پس بگوییم حالا این‌ها پاک است، این هم پاک است. استفاده از آن‌ها حلال است، استفاده از این هم حلال است. شبیه است دیگر، می‌گوییم این هم شبیه همان‌ها است. می‌توانیم این کار را بکنیم؟ «وَ عِنْدَنَا مَا یُشْبِهُهُ فَتَقِیْسُ عَلَیْ اَحْسَنِهِ» پس این شیء صغیر را قیاس می‌کنیم به بهترین آن‌هایی که پیش ما هست. یعنی در مقام قیاس هم نمی‌رویم چیزی که مثلاً فاصله با آن فارق با این زیاد است به آن قیاس کنیم. نه چیزی که بهترین شبهات را به این دارد، نزدیک‌ترین چیزی است که شبیه این است با آن قیاس می‌کنیم. «فَقَالَ وَ مَا لَكُمْ وَ لِلْقِیَاسِ اِنَّمَا هَلَاکَ مَنْ هَلَاکَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِالْقِیَاسِ» کسانی که قبل از شما بودند و هلاک شدند به واسطه همین قیاس‌ها که آن که نمی‌دانستند به آن‌هایی که شبیه آن را می‌دانستند قیاس می‌کردند به خاطر این هلاک شدند. یعنی معلوم می‌شود در ادیان گذشته هم این جور بوده، یا در خود اسلام که وقتی این آقا دارد سؤال می‌کند عده‌ای مثل ابوحنیفه و امثال این‌ها که در بعضی روایات اصلاً حضرت لعن فرمودند، شاید توی همین جا باشد الان، همین جا شاید باشد. که این‌ها را لعن فرمودند. «ثُمَّ قَالَ اِذَا جَاءَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ فَقُولُوا بِهِ وَ اِنْ جَاءَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ فَهَآ وَ اَهْوَى بِيَدِهِ اِلَیْ فِیْهِ» یعنی سکوت. چیزی که می‌دانیم جواب می‌دهیم، نمی‌دانیم سکوت. «ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللّٰهُ اَبَا حَنِیْفَةَ كَانَ یَقُولُ قَالَ عَلِیٌّ وَ قُلْتُ اَنَا» در مقابل امیرالمؤمنین دکان باز کرده بود، گفت علی این جور فرموده من هم این جور می‌گویم؛ مخالف امیرالمؤمنین. «وَ قَالَتِ الصَّحَابَةُ وَ قُلْتُ» صاحبه پیامبر این جور گفتند که آن‌ها از پیغمبر اخذ کردند، من در مقابل آن‌ها نظر دیگری دارم، «ثُمَّ قَالَ اَ كُنْتَ تَجْلِسُ اِلَیْهِ» آیا تو تجلس الی ابوحنیفه؛ به مجلس او می‌روی؟ توی حلقه درس او، توی جلسات او شرکت می‌کنی؟ «فَقُلْتُ لَا وَ لَکِنْ هَذَا کَلَامُهُ» نه، ولی می‌دانم همین سخنی که الان شما نقل کردید سخن اوست. بله من هم می‌دانم همین حرف که می‌گوید قال علی و أقول کذا یا قال الصحابه و أنا أقول کذا، این سخن او هست. «فَقُلْتُ اَصْلَحَكَ اللّٰهُ اَتَى رَسُولُ اللّٰهِ ص النَّاسَ بِمَا یُکْتَفُونَ بِهِ فِی عَهْدِهِ» این جمله را باید استفهامیه خواند «اَتَى رَسُولُ اللّٰهِ

ص النَّاسِ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ» پیامبر برای مردم چیزی که در عهد خودشان، در عهده خود پیامبر بتوانند اکتفاء به آن بکنند و دیگر نیازی به قیاس و امثال ذلک نداشته باشند آورده؟ «قَالَ نَعَمْ» فرمود بله. نه تنها آن‌هایی که در عهدش بوده «وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» فقط آن نبوده که در عهد خودش باشد و او «وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ» آیا بعضی از این چیزهایی که پیامبر آورده برای مردم این‌ها ضایع شده، از بین رفته؟ «فَقَالَ لَا هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ.» هیچی از آن‌ها ضایع نشده، پیش اهلش موجود است که قهراً اهلش همان خلفای اثناء عشر رسول الله صلوات الله و سلم هستند، ائمه اثنی عشر به اضافه صدیقه طاهره سلام الله علیها.

خب این یک روایت.

س: با تقریبی که گفتیم جور نمی‌آید.

ج: خب اگر جور در نمی‌آید تقریب‌مان باطل است. چرا جور در نمی‌آید؟

س: می‌گویند هست ولی نزد اهلش است، یعنی توی مردم نیست ...

ج: بله.

«و منها روایة محمد بن حکیم» یا «حکیم» دو احتمال این جا دارد. اگر خواستید این‌ها را بدانید که حکیم است، یعنی ضبط این‌ها را باید به رجال مامقانی مراجعه کنید یا ایضاح الإشتباه مرحوم علامه. «قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا جَاءَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ، فَقُولُوا، وَإِذَا جَاءَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ، فَهِيَ [أَنَا] وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى فِيهِ» این خیلی مهم است که ماها برای این که توی چاله چوله‌های خلاف واقع نیفتیم، واقعاً آن که نمی‌دانیم از گفتن این که نمی‌دانم هیچ ابایی نداشته باشیم. بزرگان علمای مرحوم آیت الله حائری قدس سره بارها شده من از ایشان مسأله سؤال می‌کردم، گاهی هم مسأله‌های واضح که آدم خیال می‌کند، ایشان می‌گفت نوشتم اما نمی‌دانم. یعنی حتی این را استدلالی نوشتم توی شرح عروه یا فلان ولی الان نمی‌دانم، هیچ ابایی هم نمی‌کرد. علامه طباطبایی قدس سره همین جور، من خودم بعضی چیزها را از ایشان سؤال می‌کردم که در حاشیه شما در اسفار... توضیح می‌خواستم، نمی‌دانم، یادم نیست. هیچ ابایی از نمی‌دانم نداشت. این دلیل است بر این که این‌ها در تهذیب نفس واقعاً تربیت شده اسلام بودند. خب «فَقُلْتُ: وَ لِمَ ذَلِكَ؟» خب چرا می‌فرماید آن را که نمی‌دانید هیچی نگویید؟ و اجازه نمی‌دهید که ما مثلاً خودمان قیاس کنیم، استحسان کنیم یک چیزی خودمان پیورانیم و بگوییم. چرا می‌گویید هیچی نگویید؟

س: حتی اجتهاد کردن را هم شامل می‌شود؟

ج: نمی‌شود نه، چون معنای اجتهاد این است که زحمت بکشیم ببینیم چی گفتند. نه این که چیزی بگوییم. فلذا اجتهاد این است که ببینیم چی گفتند. به قول مرحوم آسید ابوالحسن اجتهاد یعنی کلام ائمه را فهمیدن. تعریف عرفی آن این است، مجتهد است یعنی می‌فهمد ائمه چی فرمودند، آن‌ها چی فرمودند نه من دارم یک چیزی می‌گویم، آن‌ها چی فرمودند.

«فقلت و لم ذاك قال: لأن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» چیزی را واگذار نکردند، همه چیز را آوردند، تو از پیش خود چه چیز بگویی؟ «لأن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أتى الناس بما اكتفوا به على عهد» به هر چه که مردم، به آن چیزی که مردم اکتفاء می‌کنند به آن در عهد خودشان، در عهد خود رسول الله آورده، پس بنابراین جایی باقی نمانده برای این که بخواهند از خودشان چیزی بگویند یا قیاس کنند یا استحسان به خرج بدهند یا کارهای دیگری بکنند که در عامه هست. «و ما يحتاجون إليه إلى يوم القيامة.» هر چیزی هم نیاز به آن هست بعد از عهد رسول الله تا روز قیامت آورده. خب حالا این دو تا حدیث، الان تقریب استدلال را هم بخوانیم بعد ببینیم آیا اشکال دارد یا ندارد؟

س: این روایت مثل روایت قبلی، تقریباً مثل روایت قبلی است فقط؟؟؟ آخرش یک کمی، یک روایت است؟

ج: نه، دو تا روایت است. آن روایت قبلی را سماعه از امام شنیده بوده دارد نقل می‌کند، این را محمد حکیم شنیده دارد نقل می‌کند.

س:

ج: بله، خب ممکن است یک مجلس بوده هر دو حاضر بودند، هر دو شنیدند آمدند نقل کردند، ممکن است در مجالس متعدد شنیدند. بعد هم این ابوالحسنی که در این جا گفته شده، آن جا گفت ابوالحسن موسی، این ابوالحسن هم آیا امام موسی است یا علی بن موسی الرضا است یا امام هادی است، چون کنیه چند امام ابوالحسن است.

س: ...

ج: شاید به امام رضا هم بخورد. من الان نمی‌دانم شاید بخورد، باید مراجعه به رجال بشود.

«تقریب الاستدلال: أن مفاد هذه الطائفة أن النبي صلى الله عليه وآله قد أتى بجميع ما يحتاج إليه الناس» حتی موضوعاتی که احتیاج الیه بعد عصرش، تصریح دیگر؛ فرمود حتی بعد از عهد خودش الی یوم القیامة. حتی موضوعاتی که نیاز دارند به آن موضوعات بعد از عصر نفی صلوات الله علیه و سلم، «و لم یکن مورداً للحاجة فی عصره» حتی این موضوعاتی که بعداً مردم به آن نیاز دارند و مورد نیاز در عصر خود پیامبر نبوده. این روایت می‌گوید حکم آن‌ها را هم حضرت فرموده. «و الموضوعات الجديدة من هذا القسم» موضوعاتی که نوید است از همین قسم است که در عهد ایشان نبوده و مورد نیاز نبوده ولی بعداً مورد نیاز مردم واقع شده. «و ظاهر» این مقدمه اولی. مقدمه ثانیه که مهم این مقدمه ثانیه هم رکن در استدلال است که اگر بپذیریم. «و ظاهر اتیان الناس به بیانه لهم و ایصاله الیه» آتی الناس ظاهرش این است که چه کار کرده؟ ظاهرش این است که بیان نموده برای مردم، و رسانده به مردم، ایصال نموده آن را به مردم و الا عرض کردم آورده، توی صفحه نفس خودش نگه داشته به هیچ کسی نگفته، این چه ایصال به مردم است، چه اتیان به مردم است. یا توی کتابی داده به امیرالمؤمنین فرموده به هیچ کس نگو، این چه اتیان برای مردم است؟ پس ظاهر اتیان برای ناس، ما یحتاجون الیه، برای مردم اتیان فرموده این است که برای آن‌ها بیان کرده و ایصال فرموده. معنای آن این است، ظهورش در این است «لا مجرد بیانه للأئمة علیهم السلام و ایداعه عندهم» مجرد بیان و مجرد ایداع آن ما یحتاج الیه الناس عند الأئمة، این معنای اتیان نیست. این هم مقدمه دوم. مقدمه سوم. خب پس بنا شد بیان کرده باشد. بنا شد ایصال کرده باشد. ایصال یا به نص است یا به اطلاق و عموم است. به نص که نیست پس لامحاله به چیست؟ به عموم و اطلاق خواهد بود.

«و حیث لم ینص علی حکم الموضوعات الجديدة فهو لامحالة مندرجٌ فی العمومات و الاطلاقات» پس این روایات به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این که ما می‌توانیم به عمومات و اطلاقات تمسک کنیم و دلالت می‌کند بر این که این اطلاقات و عمومات آن اشکال ماسبق در آن مندفع است. خودمان نتوانستیم حل بکنیم ولی به برکت این روایات می‌فهمیم که اشکالات ماسبق مندفع است. این استدلال.

«المناقشه فی الاستدلال بالطائفة الثالثة: إن الإتیان بجميع ما یحتاج الیه الناس الی یوم القیامة لیس ظاهراً فی بیان ذلك للناس فی عصر النبی صلى الله علیه وآله فإن المقصود أن الدین الذی جاء به النبی صلى الله علیه وآله دینٌ کاملٌ و متضمنٌ لجميع ما هو مورد الحاجة و إن کان بعض احکامه مستودعاً عند الأئمة علیهم السلام کی یبین ذلك فی الظروف المساعدة» این معنای این روایت مقدمه ثانیه آن محل اشکال است یا مقدمه ثالثه محل اشکال است که

شما می‌گویید بیان، معنایش این است که بیان... اطال الناس یعنی بیان کرده، ایصال کرده. نه، معنایش این نیست. بلکه معنایش این است که آن چه که مردم نیاز دارند پیامبر همه این‌ها را از طرف خدای متعال آورده و دین او دین کاملی است. اما آیا خودش این‌ها را به نفس الشریفه بیان فرموده؟ نه، چنین چیزی از توی آن در نمی‌آید، ممکن است این‌ها را آورده پیش اولیای خودش گذاشته گفته در هر زمانی به مناسبت آن زمان اگر ظروف و شرایط و این‌ها مساعدت کنید برای مردم بیان کنید. آیا اگر این باشد؛ روش و روند کار غلط است بگوییم پیامبر هرچی که لازم بوده برای شما مردم آورده؟ نه.

س: ... بیان هم صادق باشد که بگوییم بیان ایصال هست آن وقت می‌شود جواب داد که با آوردن قرآن خود این‌ها ایصال به مردم هم شدند.

ج: نه، چون نمی‌فهمند از آن که.

س: ایصال شده آن‌ها نمی‌فهمند.

ج: آن ایصال نیست که. وقتی نمی‌فهمند که ایصال نیست. مثل این که شما یک نامه در بسته به کسی بدهید بگویی حق هم نداری که باز کنی یا به یک لغت نوشتی که او هم بخواند نمی‌فهمد. خب این چه ایصالی است؟

«و لو اغمضنا» پس بنابراین این جوری اتیان بجمع ما يحتاج اليه الناس الي يوم القيامة، این معنایش این لیس ظاهراً در بیان آن ما يحتاج برای مردم تا در عصر نبی که خود پیامبر بیان فرموده باشد. «فإن المقصود أن الدين الذي جاء به النبي صلى الله عليه و آله، دينٌ كامل و متضمنٌ لجميع ما هو مورد الحاجة» همه آن‌ها در آن وجود دارد «و إن كان بعض احكامه مستودعاً عند الائمة عليهم السلام كي يبينوا ذلك في الظروف المساعدة» خب فلذا است ما قائلیم، معتقدیم که در همه مسائلی که بشر به آن نیاز دارد اسلام کامل است و متضمن آن‌ها است، این را معتقدیم. اما این را نمی‌گوییم که ما امروز همه ما يحتاج اليه الناس را به عنوان دین می‌توانیم در اختیار مردم بگذاریم. این را نمی‌توانیم بگوییم، برای این که نمی‌دانیم همه آن‌ها به دست ما رسیده یا نرسیده، یا بیان کردند، ظروف مساعده بوده یا نبوده. بله از جهت تعذیر و تنجیز، بله می‌توانیم بگوییم. خب نرسیده خب برائت داری مثلاً، معذر داری، این‌ها را می‌توانیم. اما این که الان بگوییم نظر اسلام در باره فلان چیز فلان امر است، فلذا است که در علمی که می‌خواهیم به واقع برسیم، تعذیر و تنجیز نیست، توی علوم جامعه‌شناسی، توی علوم روان‌شناسی، روان‌کاوی یا علوم دیگر ما

آن جا علوم انسانی که الان خیلی محل کلام است، توی علوم انسانی حتماً بخواهیم بگوییم به ضرس قاطع توی یک بخشی‌هایی از آن، یک بخشی‌هایی از آن روشن است. توی یک بخش‌هایی بگوییم حتماً نظر اسلام این است لیس الا، نمی‌توانیم الان بیان بکنیم.

س: انسداد داریم.

ج: انسداد داریم بله. منتها می‌توانیم از این چیزهایی که وجود دارد در نصوصی که به دست ما رسیده، می‌توانیم این‌ها را به عنوان یک گزاره‌هایی که احتمال قوی داده می‌شود که از شارع باشد این‌ها را مورد کنکاش قرار بدهیم، مورد بررسی قرار بدهیم، لعل یک فتح ابوابی برای ما بشود و بتوانیم به یک مطالب مسلمی دست پیدا بکنیم. مثل همین مسائلی که در طب هم وارد شده. خب نمی‌توانیم بگوییم الان امام صادق حتماً این را فرموده، ولی می‌توانیم به این آزمایشگاه‌ها و به این چیزها بگوییم آقا این یک حرفی است شما بروید روی آن کار کنید. این یک حرفی است که زده شده، امام فرموده این به درد... از امام نقل شده. لعل این راوی دارد درست نقل می‌کند. شما بروید روی این کار بکنید، این سوژه‌ای است برای کار کردن. بله این مطلب بله می‌توانیم... و این مطلب دیگر احتیاج ندارد به این که سند روایت هم تمام باشد، همین که محتمل باشد این روایت از امام صادر شده است این می‌تواند سوژه برای پژوهش باشد در آن موارد. بله در فقه که جای تعذیر و تنجیز است، آن جا نه، اگر سندش ضعیف و این‌ها باشد به درد ما نمی‌خورد، اما در جای پژوهشی که دنبال واقعیات هستند نه تعذیر و تنجیز، چرا؟ آن جا می‌شود سوژه‌ای باشد که باید روی آن کار بشود.

س: مگر نمی‌خواهیم اثبات به شارع بکنیم؟

ج: نه، می‌گوییم محتمل است لعل. لعل و محتمل که اشکال ندارد که.

«و لو اغمضنا»...

س: استاد کلینی در مقدمه کافی استدلالی می‌فرمایند که می‌فرمایند از جهل جاهل از سؤال سائل می‌پرسند که آیا جایز است که ما جاهل را وفا کنیم با این که مسلمان هستند؟ ایشان می‌فرماید که اگر جهل جاهل خداوند به این راضی بود، بهتر بود، لازم بود که تکلیف را برمی‌داشت اما برای این که جهل را برطرف بکند و چون راضی نبود انبیاء را فرستاد، چون اگر این جهل را به طریق انبیاء برطرف نمی‌کرد لازم می‌آمد رجوع به دهریون و استفاده از

علم طبیعیون و لذا اگر شما این استدلال را قبول یعنی این استدلال و .. نپذیرید لازم می‌آید که این که الان همه فرمودید، در طب، در علوم انسانی و در سایر علوم باید برویم سراغ دهریون، آن وقت شما باید رای بشوید به این که قبول کنید که شارع جاهل را می‌پذیرد، تکلیف را برداشته اصلاً.

ج: نه، این که حالا این جا جای سخن فراوان است اما مختصراً عرض کنم، عرض می‌کنم به این که درست است خدای متعال اراده فرموده که مردم نسبت به آن چه که لازم دارند برای رسیدن‌شان به مقاصدی که بشر را برای آن خلق کرده جاهل باشند. و الا تقض غرض لازم می‌آید از خلق‌شان ولی معنای آن نیست که حالا شرایط جوری شده که آن اراده الهی، اراده تشریحی الهی به منصفه ظهور رسیده، فلذا نصوص ما پر است به چی؟ به این که رُفَع ما لایعلمون. یعنی فرض دارد می‌کند نمی‌دانیم. چه جور با این که فرض می‌کنیم نمی‌دانیم؟ «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوعٌ عنهم» «کل شیء لک حلال حتی تعلم» دارد فرض می‌کند یک جاهایی داریم، نمی‌شود نداشته باشیم. خود کافی این‌ها را نقل کرده، پس بنابراین با توجه به این که شرایط جوری شده است که نشده است اراده‌های تشریحی خدای متعال به همگان برسد پس خود شارع می‌داند ما در جاهل‌هایی هستیم، برای حالت جاهل ما هم حکم جعل کرده که آن صورت که جاهل هستی نسبت به حکم واقعی چه کار کن. و براءت و استصحاب و ادله اصول و این‌ها را برای همان ظرف قرار داده.

«و لو اغمضنا النظر و قلنا بظهوره فی ذلک ولو بقرینة انّ قوله و ما یحتاجون قد عطف علی ما یکتفون به فی عهده و کما انّ المراد بآتیان ما یکتفی به الناس فی عهد هو البیان له کذلک مراد من الاتیان بما یحتاج غیره الی یوم القیامة هو البیان لهم فلا بد من رفع الید عن ذلک».

جواب دوم این است که حالا اگر شما اصرار کنی که آقا ظاهر بدوی این آتی الناس بما یحتاجون الیه، این است که بیان فرموده و ایصال فرموده. اگر به این اصرار دارید، خاصه به واسطه این که یک قرینه‌ای بگویید در خود روایت هم هست که این معنا را افاده می‌کند، حالا اگر لفظ آتیان به نفس ظاهر در این نباشد اما به این قرینه‌ای که حالا می‌گوییم باید بگوییم ظاهرش همان بیان و ایصال است و آن این است که این جا عطف شده «و ما یحتاجون الیه الی یوم القیامة» به چی؟ به «آتی رسول الله، الناس بما یکتفون به فی عهده» خب آن «بما یکتفون به فی عهده» آتی بما یکتفون معنایش این است که واصل شده که اکتفاء می‌توانم بکنم، بدون وصول که نمی‌شود اکتفاء کرد. چون معطوفٌ علیه که ما یکتفون باشد، ظاهرش وصول است و بیان است، و این ما یحتاجون الیه، عطف به آن است. شما

ببینید این قرینه می‌شود که این جا هم یعنی ما یکتفون به، آن‌هایی که در عهد خودشان هستند، پیامبر چیزهایی آورده که اکتفاء می‌کنند ما یحتاج الیه الناس الی یوم القیامه هم چیزی است که مردم به آن اکتفاء می‌کنند. خب بخواهند اکتفاء کنند باید به آن‌ها رسیده باشد دیگر، نرسیده چه جور اکتفاء کنند. پس به این قرینه بگوییم این ما یکتفون، این چون عطف به آن معطوف^۱ علیه است. در معطوف^۲ علیه ما یکتفون دارد و ما یکتفون تعقل ندارد الا به این که به آن‌ها رسیده باشد و بتوانند از آن استفاده کنند پس در این جمله هم این است. حالا اگر این حرف‌ها را بزنید، بگویید ظهور دارد، اما می‌گوییم آقا به یک قرینه قطعیه عقلیه باید دست از این ظهور بدوی برداریم، و آن چیست؟ و آن این است که بالضروره می‌دانیم همه این چیزهایی که مردم نیاز دارند نرسیده به دست مردم. حالا مگر شما همین اطلاعات و عموماتی که دارید همه چیزها را روشن می‌کند که ما نیاز به آن داریم، به قول شیخنا الاستاد قدس سره می‌فرمود که ما راجع به نماز وتر که چقدر مشتری دارد نماز وتر؟ چهل تا روایت داریم. یک چیزهایی که این قدر به آن نیاز داریم، فقیه هی این ور می‌زند، آن ور می‌زند یک دلیل پیدا کند بتواند حکم آن را... پیدا نمی‌کند. شرایط را جوری این دشمنان پیش آوردند و این‌ها که این جوری شده، خیلی از امور هست که حالا ما برای خیلی از مسائل به کدام اطلاعات و عمومات می‌توانیم تمسک کنیم. چنین عمومات و اطلاعاتی در همه مسائلی که ما به آن نیاز داریم وجود ندارد که ما بخواهیم به آن... بله اصول عملیه درست است. آن هم اگر بعضی‌ها اشکال نکنند، شنیدم بعضی از بزرگان در «رفع ما یعلمون» سندش؟؟ درست نمی‌شود، یا فلان یک معنای دیگری برای آن. خب فقط برائت عقلیه مثلاً بگوییم. بنابراین، این جوری نیست، یقین داریم «کل ما یحتاج الیه الناس الی یوم القیامه» یعنی ما نه نص داریم، نه اطلاعات و عموماتی داریم که بتوانیم به آن مراجعه کنیم. آخه به هر اطلاق و عمومی که نمی‌توانیم برای هر چیزی مراجعه کنیم، هر چه ما به آن نیاز داریم، مثلاً برای این که آلومنیوم حکم آن چیست می‌توانیم «کل مسافر یقصر»؟ این چه ربطی به آن دارد که بخواهیم از دل این در بیاوریم؟ برای این می‌توانیم به کل ماء طاهر تمسک کنیم، چه ربطی با هم دارند؟ پس این اطلاعات و عموماتی هم که به دست ما رسیده فوقش این است که هم صنف‌های خودش را بتواند برای ما روشن بکند، اما آن‌هایی که از دایره این‌ها اصلاً خارج است، ربطی به این‌ها ندارد، از این‌ها که نمی‌توانیم به دست بیاوریم. پس قطعاً این روایات باید دست از ظهورش برداریم و بگوییم مقصود این نیست، مقصود همان است که گفتیم. یعنی آورده پیش... به این که به یک ترتیب خاصی به وسیله خود پیامبر صلوات الله و سلم، و در زمان و بستر تاریخ عند تحقق شرایط و مساعدت ظروف آن اولیاء اسلام کم‌کم برای مردم بیان بکنند اما این دیروز پریروز یک کتابی هم به من دادند شورای شش نفره، اگر این شورای شش نفره بگذارد،

شورای شش نفره نگذاشته، و همین جور و همین جور بعدی‌ها هم نگذاشتند، بعدی‌ها هم نگذاشتند تا ان شاء الله
خدای متعال برساند آن عزیزی را که ان شاء الله بیان بفرماید.

س: استاد ببخشید اصول عملیه ...

ج: بله؟

س: مفاد اصولیه عملیه مگر خودشان مطلق و عام نیستند، ما داریم از این مطلقات و عمومات استفاده می‌کنیم.

ج: آن‌ها هم بله، یک مقداری از آن همین جور است، شما باید... آن‌ها هم باید به همان اطلاقات و عموماتی که
جواب دادیم درست کنیم و الا شما ممکن است بگویید رفع ما لایعلمون که مال زمان خودتان است، اما ما
لایعلمون‌هایی که کجا هست نه، ولی روشن است که آن‌ها به تناسب و گونه فرقی نمی‌کند.

س: ...

ج: نه، پس بنابراین معنای حدیث این نمی‌شود. وقتی معنای حدیث این نشد پس دلالت نمی‌کند هیچ اطلاق و
عمومی اگر اشکالات سابق باشد هیچ دلالت نمی‌کند که هیچ اطلاق و عمومی قابل تمسک است مگر شما اشکالات
سابق را حل کنید، اگر حل نکردید این دلالت نمی‌کند چون معنای حدیث این است.

س: ... پیامبر فرمودند توی جریان منع حدیث دیگر نرسیده.

ج: بله آقا؟

س: می‌گویم شاید پیامبر زمان خودشان فرمودند به خاطر جریان منع حدیث این‌ها نرسیده یعنی واقعاً هم ایصال
کردند نه این که...

ج: خیلی مستبعد است که پیامبر صلوات الله علیه و سلم حتی موضوعات مستحدثه ما را هم فرموده باشند. لااقل
آن‌ها منع حدیث کردند، لااقل ائمه بعد که می‌فرمودند. این قدر حدیث هست که به سند می‌رسانند به رسول خدا،
خب ائمه بعد، علیهم السلام می‌فرمودند آن‌ها را که بله حدیثی اُبی عن چی، که پیامبر چنین مطلبی را فرموده، هیچ
نداریم.

«و لو اغمضنا النظر» اگر چشم نظر را بیوشانیم از مطلبی که گفتیم که انکار کردیم ظهور در این داشته باشد. از این چشم بیوشیم «و قلنا بظهوره» یعنی ظهور اتیان «فی ذلک» در این که «فی ذلک» یعنی در این که معنای اتیان همان بیان و ایصال است. ولو این که این ظهور به واسطه قرینه این باشد که «قوله و ما يحتاجون الیه» تا آخر «قد عطف علی» جمله «ما یکتفون به فی عهده» به این قرینه که این عطف به آن است و مراد از آن چیه؟ وصول و ایصال است. بگوییم پس این هم همین جور است. «و کما أن المراد بإتیان ما یکتفی به الناس» فی عهد پیامبر عبارت است از بیان برای آن‌ها، «کذلک المراد من الاتیان بما یحتاج غیره» یعنی غیر ناسی که در عهد پیغمبر هستند. «غیره» ضمیرش به الناس فی عهده برمی‌گردد. «بما یحتاج» غیر آن مردم «الی یوم القیامه» معنای این هم «هو البیان لهم» اگر این حرف‌ها را هم بزنی، اغماض کنیم و این ظهور را هم ولو به این قرینه بپذیریم «فلا بد من رفع الید عن ذلک من جهة العلم خارجاً بأنّ جمیع الاحکام» چون می‌دانیم که همه احکام لم تبین بالناس فی عصره صلی الله علیه و آله. «و من جهة» آن که شما فرمودید «و من جهة» یک کلمه دیگر که می‌دانیم این جور نشده و مقصود این نیست «و من جهة ما ورد فی ذیل الحدیث الاول من قوله فقلت فضع من ذلک الشیء فقال لا، هو عند اهله» فرمود از بین نرفته، پیش اهلس هست. یعنی دارد می‌گوید نه، به مردم رسانده نشده، بیان نشده، پیش اهلس مخزون است، پس خود حدیث اول دارد می‌گوید این چیزی که پیامبر آورده این جور نیست که بیان شده باشد برای مردم، ایصال به مردم شده باشد. خود حدیث اول دارد می‌فرماید مخزون عند اهل است. بنابراین ولو کلمه اتیان فی نفسه معنایش بیان و ایصال باشد، یا لاقبل به آن قرینه‌ای که معطوف علیه آن این است به این معنا بخواهد گرفته بشود ولی در عین حال به دو قرینه می‌گوییم باید دست از این ظهور برداریم. یکی آن که در خارج این چنین نیست پس دلالت اقتضاء صوتاً لکلام امام علیه السلام از این که خلاف واقع باشد دلالت می‌کند که باید رفع ید از این ظهور بکنیم و معنا را آن بکنیم که گفتیم. و هم چنین خود کلام امام در ذیل حدیث اول که فرمود که «هو عند اهله» یعنی ایصال نشده، بیان نشده، پیش اهلس گذاشته شده. پس خود این هم دلالت می‌کند. «فقلت فضع من ذلک الشیء فقال لا هو عند اهله، فإنّ لو بین جمیع الاحکام» ولو به توسط عمومات و اطلاقات «فلم یکن هناك توهم ضیاع فعرض الاحکام» اصلاً جای این نبود که بگوید ضیاع شده، امام می‌فرمود نه ضیاع نشده، توی اطلاقات و عمومات وجود دارد. «بل کان الجمیع عند الناس» بلکه همه‌اش پیش مردم بود «و حیثند لم یکن وجه لسؤال الراوی» که پرسد «فضع من ذلک الشیء» و جواب امام علیه السلام که بفرماید «لا هو عند اهله» این هم طایفه سوم.

پس بنابراین فتحصل که هیچ کدام از این طوایف ثلاثه نتوانست آن مشکلات را حل کند و دلالت التزام پیدا کند بر این که ما به عمومات و اطلاقات می توانیم. پس همت را باید بگذاریم که آن اشکالات را حل کنیم، خودش را و الا اگر برای آن اشکالات راه حل پیدا نکردیم از رهگذر این روایات نمی توانیم مشکله تمسک به اطلاقات و عمومات را دفع کنیم.

«حصيلة البحث في الفصل الثالث: و المتحصل من جميع ما ذكرناه أن هذه الطوائف من الاخبار لا يستفاده منها» شمول عمومات و اطلاقات برای مصادیق و موضوعات جدیده. این حاصل بحث شد. «حصيلة البحث في الباب الرابع» باب رابع این گفتیم چند تا فصل دارد دیگه باب رابع. باب اول این بود که تمسک به اطلاقات لفظی بکنیم. فصل اولش. فصل دوم این بود که تمسک به اطلاقات مقامی بکنیم. فصل سوم چی بود؟ این بود که به عمومات تمسک کنیم. فصل چهارم هم این بود که از رهگذر روایت می توانیم به دست بیاوریم؟ که می توانیم. حالا حصيلة این چهار فصل چی شد؟ این شد که «لا مانع من التمسك بالاطلاق اللفظي و العموم الوضعي في الموضوعات المستحدثة» چون ما اشکالات را دفع کردیم. علی کلام؛ البته یک جا گفتیم مشکل است «علی کلام و اشکال» در خطابات وارده در مقام جواب از استفتاء اصحاب. کی البته آن هم؟ «اذا لم تتضمن ضابطاً كلياً» یک وقت آن آمده استفتاء کرده ولی امام در مقام یک ضابطه بیان کرده، آن ها را گفتیم باز اطلاقات و عموماتش می گیرد. آن گفته «هل اکرم زیداً العالم» امام قال «إن العالم يجب اکرامه» این جور فرموده. این جور فرمود به اطلاقش تمسک می کنیم. اما اگر فرمود نعم اکرمه، که ضابطه بیان نکرده، خب دیگر اطلاق نمی توانیم بگیریم، خب جواب آن را داده. «اذا لم تتضمن ضابطاً كلياً و أما التمسك بالاطلاق المقامي هو غير تام بنحويه» چون اطلاق مقامی دو نحو داشتیم؛ اطلاق مقامی دلیل خاص، اطلاق مقامی کل ادله. «و كما أن لا شهادة في الاخبار المذكورة في الفصل الثالث على شمول الاطلاقات و العمومات للموضوعات المستحدثة» که خواندیم دیگر، امروز آخرین آن بود. این ها هم نمی تواند برای ما مسأله ای را حل بکند.

«تنبيه: تبين مما تقدم أننا العمومات الستفاداة بترك الاستفصال لا تشمل الموضوعات الجديدة» خب اطلاق را گفتیم، عمومات را گفتیم، ما یک عموماتی هم داریم که ادات عموم و الفاظ عموم در آن به کار نمی رود، ولی از راه ترک استفصال عموم را استفاده می کنیم. آیا این جاها هم نمی توانیم تمسک کنیم؟ مثلاً یک کسی از شما سؤال می کند توی صحن، سؤال می کند که آقا من مسافر، نمازم چطور است؟ شما بگویند قصر است. این آقا می گوید خب معلوم

می شود من هر حالی داشته باشم، هر شرطی داشته باشم جواب همین است و الا این آقا لازم بود از من سؤال کند که سفر تو چه سفری است؟ قصد ده روز کردی یا نکردی؟ کثیر السفر هستی یا نیستی؟ سفر تو حرام است یا حرام نیست؟ این ها را که پرسید. از ترک استفصال مجیب که نپرسید در چه حالتی از حالات هستی معلوم می شود این جواب مال کل حالا است. فلذا ما که جواب می خواهیم بدهیم باید چه کار کنیم؟ باید استفصال کنیم اگر نمی دانیم. همین جوری کسی آمد گفت آقا من آمدم قم نمازم چه جور است؟ همین جور بگوییم قصر است یا همین جور بگوییم تمام است؟ خب باید پرسیم آقا تو راننده ای، راننده نیستی، کثیر السفر هستی، نیستی؟ و همین جور. بله شقوق بعیده این ها را گفتیم که کلام مستفتی انصراف از آن دارد حالا پرسند شما گناهکار هستید در این سفر یا نه؟ خب ظاهر حال مسافر این است که گناهکار نیست اما این که شغل او سفر هست یا نه، کثیر السفر هست یا نه، قصد ده روز کرده یا نکرده؟ این ها که دیگر ظاهر حالش نیست. خب این ها را ما باید سؤال کنیم. اگر سؤال نکرد مجیب، معلوم می شود این جواب مال همه حالات است، عموم دارد. فلذا می گویند ترک استفصال از ناحیه مجیب در صورتی که سؤال سائل دارای شقوق و احتمالاتی باشد دلالت بر چی می کند؟ بر عموم می کند. و حتی این عموم از عموم لفظی هم قد يقال که آكد است. این جا، چون این وظیفه اوست که او را در خطا نیاندازد، در غلط نیاندازد. اما عموم گفتن بعد مخصص گفتن آن رایج است، لعل حالا که عموم گفته اسباب همان دأب عمومی است که یک عمومی می گویند بعد تبصره هایش را بعداً می گویند. خب آیا ما نسبت به مسائل مستحدثه می توانیم به ترک استفصال؟ می گوییم آقا راوی خدمت امام فرموده من رفتم تا نهروان و برگشتم، نمازم چگونه است؟ فرموده قصر است. امام سؤال نکردند خب پیاده رفتی، با مرکب رفتی، با هواپیما رفتی؟ با سرعت فلان رفتی. هیچ کسی را نمی شود گفت، چون با هواپیما و سرعت فلان که آن جا معنا ندارد، این آقا مبتلا به آن نیست که امام سؤال بکند. پس نسبت به موضوعات جدید با ترک استفصال نمی توانیم.

«تبیّن مما تقدم أنّ العمومات المستفاد بترك الاستفصال، عموماتی که به ترک استفصال استفاده می شود و برداشت می شود، این ها «لا تشمل الموضوعات الجديدة غير المحتمل تحققها» موضوعات جدیدی که احتمال داده نمی شود تحقق آن موضوعات جدید در حق سؤال کنندگان ائمه الیهم السلام. سؤال کنندگان از ائمه علیهم السلام.

س: مگر در بیان ضابطه کلی باشد،

ج: آن را گفتیم. نه آن که ترک استفصال نیست که، آن جا خودش ضابطه کلی است دیگر.

و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۲۷

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَ اسْتَحْفَ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ تُقْرَأُ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

باب پنجم در موجبات تعدیه حکم من موضوع الی موضوع آخر او تضییق موضوع حکم هست. قبل از ورود در بحث مقدمه ای بیان شده و آن مقدمه این است که خب همان طور که آقایان در اثناء مباحث فقهی استحضار دارند بسیاری از موارد مفاد دلیل حکم بر موضوع خاصی است، اما فقهاء در مقام فتوا اقتصار به آن موضوع نمی کنند مثلاً در روایات وارد شده «إذا اصابک ثوبک الدم فاغسله» وقتی به ثوب شما دمی اصابه کرد آن را بشور. که این ارشاد است به نجاست دم، منتجس شدن ثوب و ارشاد به کیفیت تطهیر است که اگر بخواهی از نجاست تخلص پیدا بکند ثوب را باید بشوری، چند تا حکم از توی این در می آید. آیا در فقه فقط می گویند اگر ثوب به دم ملاقات کرد این جور است؟ اگر فرش این جور شد نه؟ میز این جور نه؟ زمین نه؟ بدن نه؟ یا نه، با این که روایات راجع به ثوب است اما تعدی به غیر می کنند و گاهی هست که با این که در ظاهر دلیل ممکن است عام باشد، دلیل عام باشد اما آن را مقید می کنند مثلاً ادله ای که می گوید «إذا وعدت وفیت» یا «أوف بوعدک» به وعدهات وفا کن. خب ظاهر اطلاق است، وعدهات دیگه، چه وعده به کار خوب، چه وعده به کار بد. اما آیا «ف بوعدک» شامل وعده به ناروا هم می شود؟ یا نه تقیید می شود؟ یعنی وعده به امور حلال، نه امری که حرام است و ناروا است. پس بنابراین علی رغم این که گاهی موضوع مضیق است اما فقهاء تعدیه می کنند، سرایت می دهند حکم را به غیر آن که در نص وارد شده و